رویکردهای غالب روان‌شناختی زبان پیرامون فرآیند درک اصطلاح

امید آزاد[1*]، مجتبی منشی‌زاده[2]

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
۲. دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

دریافت: ۹۳/۱/۲۳ پذیرش: ۹۳/۳/۲۱

دوماهنامهٔ جستارهای زبانی
د۶، ش۱ (پیاپی ۲۲)، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴، صص ۱-۲۰

چکیده

عبارات اصطلاحی، ساخت‌های زبان‌شناختی‌ای هستند که برخلاف جملات عادی زبان از جمع جبری معنای سازه‌های تشکیل‌دهنده‌شان نمی‌توان به معنای کل آن‌ها پی برد و از نظر نحوی نیز ساختاری انعطاف‌ناپذیر دارند؛ بدین صورت که برخلاف جملات عادی زبان نمی‌توان همهٔ فرآیندهای نحوی را دربارهٔ آن‌ها اعمال کرد. در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم تا ضمن معرفی مهم‌ترین مدل‌های روان‌شناختی زبان در رابطه با فرآیند درک اصطلاح، کارایی این مدل‌ها را در تبیین ویژگی‌های معناشناختی اصطلاحات فارسی به بحث بگذاریم. وجه مشترک رویکردهای سنتی تأکید بر پردازش معنای تحت‌اللفظی می‌باشد. به عبارتی دیگر، این رویکردها یا قائل به روند پردازشی پیوسته، یعنی پردازش معنای تحت‌اللفظی پیش از پردازش معنای مجازی بودند و یا بر پردازش متوازن این دو معنا توجه می‌کردند. اما وجه مشترک دیدگاه‌های نوین اهمیتی است که برای نقش مؤلفه‌های بافتی در تسریع فرآیند درک اصطلاح قائلند. تحلیل معناشناختی، نمونه‌هایی از اصطلاحات زبان فارسی نشان داد که هیچ‌یک از این رویکردها به‌تنهایی نمی‌توانند ویژگی‌های متنوع معناشناختی اصطلاح را تبیین کنند. اصطلاح در زبان فارسی مقوله‌ای یکپارچه و همگن نیست، بلکه می‌توان با توجه به ویژگی‌های درون‌مقوله‌ای متنوع اصطلاح از جمله شفافیت معنایی، شناخته‌شده‌بودن اصطلاح برای سخنگویان زبان، ترکیب‌پذیری معنایی و ابهام، تعریفی متفاوت از هرگونه عبارت اصطلاحی ارائه کرد.

واژگان کلیدی: اصطلاح، روان‌شناسی زبان، معنای مجازی.

* نویسندهٔ مسئول مقاله: Email: oazad62@yahoo.com

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

۱. مقدمه

عبارات اصطلاحی[1]، ساخت‌های زبانی منحصربه‌فردی هستند که معنای آن‌ها را نمی‌توان از همنشینی معنایی سازه‌های تشکیل‌دهنده‌شان استنتاج کرد (Fanari & et al., 2010: 321). هرچند پژوهش‌های گسترده‌ای در زبان‌های مختلف کارایی مدل‌های روان‌شناختی را در باب فرآیند درک اصطلاحات مورد مطالعه قرار داده‌اند (Vide. Cacciari & Papagno, 2010; Rassiga, et al, 2008; Fanari, et al, 2010; Tabossi, et al, 2011)، اما تاکنون پژوهشی در زبان فارسی به بررسی کارایی مدل‌های مزبور در باب پردازش عبارات اصطلاحی نپرداخته است. در کنکاش حاضر برآنیم تا پس از معرفی مهم‌ترین مدل‌های روان‌شناختی زبان در باب درک اصطلاح، با ارائهٔ نمونه‌هایی چند از زبان فارسی، با اتخاذ روش توصیفی- تحلیلی، کارایی مدل‌های مطرح در باب فرآیند درک اصطلاح را در تبیین ویژگی‌های معناشناختی زبان فارسی به محک آزمون گذاریم و بر این اساس، طرحی مقدماتی از انواع گونه‌های عبارات اصطلاحی در زبان فارسی به دست دهیم. بنابراین، جنبهٔ نوآوری پژوهش حاضر، بررسی کارایی مدل‌های مسلط حوزهٔ روان‌شناختی زبان در تبیین جامع و روشن از عبارات اصطلاحی زبان فارسی و ارائهٔ الگوی مقدماتی از طبقه‌بندی اصطلاحات با تکیه بر رویکردهای مسلط روان‌شناختی زبان در زبان فارسی است.

به‌صورت مشخص، جستار حاضر می‌کوشد تا پاسخی مناسب برای این پرسش اساسی بیابد که آیا تبیین نحوهٔ پردازش عبارات اصطلاحی در ذهن فارسی‌زبانان با بهره‌گیری از فرضیه‌ها و مدل‌های کنونی مطرح روان‌شناختی زبان میسر است؟

در بخش بعدی، مهم‌ترین مدل‌های عصب‌شناختی زبان که تاکنون در باب پردازش عبارات اصطلاحی ارائه شده است، معرفی خواهد شد و در بخش پایانی با تحلیل نمونه‌هایی از زبان فارسی، به پرسش مطرح‌شده پاسخ خواهیم داد.

۲. مبانی نظری و پیشینهٔ پژوهش

در دههٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م، بیشتر رویکردها بر ذخیره‌سازی و بازیابی عبارات اصطلاحی در واژگان تمرکز می‌کردند، اما کانون تمرکز پژوهش‌های دههٔ ۱۹۹۰ م بر پردازش زبان‌شناختی عبارات اصطلاحی معطوف بود. در ادامهٔ بحث، مهم‌ترین رویکردهای سنتی در رابطه با درک

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

اصطلاح شامل مدل استاندارد کاربردشناسی گرایس، فرضیهٔ فهرست اصطلاحی و فرضیهٔ بازنمود واژگانی را مورد بحث قرار می‌دهیم. همچنین، مشهورترین رویکردهای نوین روان‌شناختی زبان در رابطه با فرآیند درک اصطلاح شامل فرضیهٔ پیکربندی واژگانی، مدل دسترسی مستقیم، فرضیهٔ تجزیه‌پذیری معنایی اصطلاح، فرضیهٔ برجستگی معنایی مدرج و نقد آن، مدل تعریف‌نشدگی معنایی، مدل ارضای محدودیت‌ها، مدل بسط فراگیر و مدل پردازش دوگانه را از نظر خواهیم گذراند.

۱-۲. رویکردهای سنتی در رابطه با فرآیند درک اصطلاح

۱-۱-۲. مدل استاندارد کاربردشناختی گرایس[۲]

این فرضیه، نگاه نظری بود که بر ایدهٔ تحلیل نخستین معنای تحت‌اللفظی و آن‌گاه طرد این معنی تأکید می‌کرد. پس در این دیدگاه، پردازش معنای تحت‌اللفظی، پیش‌فرض درک همهٔ انواع جملات می‌باشد. در چارچوب این رویکرد، پردازش فراگیر جمله، شرط لازم و گذرگاه ادراکی شنوندگان و خوانندگان از عبارت مورد نظر می‌باشد؛ زیرا براساس اصول مشارکت گرایس، مشارکین گفتمان شامل *گوینده*، *شنونده* و *مخاطب*، حداکثر کوشش خود را در جهت ارتباطی مؤثر نشان می‌دهند و سهم خویش را در این موازنه ارتباطی به نحوی شایسته ایفا می‌کنند. پس، پیش‌فرض مخاطب کلام آن است که گوینده، اصول چهارگانهٔ «کمیت، کیفیت، ارتباط و شیوه» را رعایت می‌کند. بنابراین، درصورتی‌که گوینده یکی از اصول مزبور را نقض کند، همچنان‌که دربارهٔ بسیاری از عبارات تمثیلی و عادی زبان، این اصول نقض می‌شوند، مخاطب با بهره‌گیری از تلویحات ضمنی به مناسب‌ترین تعبیر دست می‌یابد (Gibbs & Colston, 2007: 838)

۲-۱-۲. فرضیهٔ فهرست اصطلاحی[۳]

در این مدل، که در سال ۱۹۷۳ م. از سوی بوربورو و بل[٤] ارائه شد، بازیابی و دستیابی به معنای عبارت اصطلاحی از طریق «فهرست ویژهٔ اصطلاحی» صورت می‌گیرد، اما این فهرست، بخشی از گنجینهٔ واژگان ذهنی فرد نمی‌باشد (Heredia & et al, 2007: 2). پس در این مدل، درک عبارت اصطلاحی به شکل متوالی و سریالی صورت می‌گیرد؛ یعنی در وهلهٔ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

نخست، تجزیه و تحلیل معنای تحت‌اللفظی و در وهلهٔ بعد، تجزیه و تحلیل و بازیابی معنای اصطلاحی از لیست فهرستی صورت می‌پذیرد. زمانی‌که فرد با عبارت اصطلاحی مواجه می‌شود، در ابتدا تفسیر تحت‌اللفظی انگیخته شده و درنهایت، او تفسیر تحت‌اللفظی را از طریق اطلاعات بافتی به محک آزمون می‌گذارد و با توجه به معیارهای درستی و موجه بودن، آن تفسیر را مشخص می‌کند. در این مرحله، فرد، ممکن است تفسیر تحت‌اللفظی را بپذیرد و یا امکان دارد این تفسیر برای او قابل قبول نباشد. درنهایت، زمانی‌که تفسیر تحت‌اللفظی از جانب او طرد می‌شود، فهرست اصطلاحی بازیابی شده و تفسیر تحت‌اللفظی یا تمثیلی برانگیخته می‌شود (*Ibid*). شوایگرت و موتز از این مدل با عنوان مدل پردازش تحت‌اللفظی یاد می‌کنند (Schweigert & Moates, 1998: 282)؛ به بیانی دیگر، می‌توان این مدل را راهبرد پردازش نخست معنای تحت‌اللفظی نام نهاد.

۳-۱-۲. فرضیهٔ بازنمود واژگانی[۵]

اما سومین مدل که در سال ۱۹۷۹م. از سوی سوینی و کوتلر[۶] ارائه شده است، اصطلاحات را صرفاً واژه‌هایی می‌انگارد که از نظر صرفی پیچیده‌اند و شیوهٔ ذخیره و بازیابی آن‌ها، درست مانند واژه‌های مبهم می‌باشد. پس وجه مشترک اصطلاحات و واژه‌های مبهم، به دلیل معانی چندگانه‌شان می‌باشد. بنابراین، این مدل، قائل به بازیابی متوازن تفاسیر تحت‌اللفظی و تمثیلی می‌باشد. درست زمانی‌که فرد با نخستین واژه اصطلاح مواجه می‌شود، این فعال‌سازی همزمان، صورت می‌پذیرد. پس تفسیر تحت‌اللفظی اصطلاح یا این به‌اصطلاح، زنجیرهٔ طولانی واژگانی، بازیابی شده و به‌صورت همزمان، واژه‌های سازندهٔ آن اصطلاح نیز در معرض تجزیه و تحلیل ساختاری قرار می‌گیرند. اما این‌که این تجزیه و تحلیل ساختاری در سطح نحوی انجام می‌شود و یا سطح معنایی، مشخص نیست و همان‌طورکه پترسون و برگس[۷] (1993) به‌خوبی بدان اشاره می‌کنند، نظریه، تبیین مشخصی در این خصوص ندارد. درنهایت، فعال‌سازی تفاسیر تحت‌اللفظی و تمثیلی موجب می‌شود تا تفسیر تمثیلی زودتر بازیابی شود و اصطلاحا «برندهٔ» این رقابت پردازشی باشد. اما بازیابی تفسیر تحت‌اللفظی در وهلهٔ بعد صورت می‌پذیرد، زیرا فرآیند بازیابی، مستلزم ارتباط بین واژه‌ها در گروه واژگانی برای اشتقاق تفسیر تحت‌اللفظی می‌باشد (Heredia & et al., 2007: 3).

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

۲-۲. دیدگاه‌های نوین در رابطه با درک اصطلاح

۱-۲-۲. فرضیهٔ پیکربندی واژگانی[۸]

این فرضیه، یکی از دیدگاه‌های تأثیرگذار در حوزهٔ پردازش اصطلاحات می‌باشد که در سال ۱۹۸۸م. از سوی کاسیاری و تابوسی[۹] ارائه شد و در اصل، در نقطهٔ مقابل دیدگاه سنتی بازنمود واژگانی سوینی و کوتلر مطرح شده است(Fanari & et al., 2010: 321). در این دیدگاه، نقش عنصر قابلیت پیش‌بینی معنای مجازی در درک اصطلاح، پررنگ می‌باشد و فرآیند درک اصطلاح با معنای گزاره‌ای یا معنای واژگانی متفاوت است. درواقع، واژه، محرک و تداعی‌گر معنای اصطلاحی نیست، بلکه پیکربندی و چینش خاص واژگانی، محرکی برای بازیابی معنای اصطلاحی می‌باشد. پس، برخلاف فرضیهٔ بازنمود واژگانی، در دیدگاه ذکرشده، فعال‌سازی و موجودیت معنای اصطلاحی، پیش از آن‌که چینش واژگانی شرایط لازم برای بازیابی معنای اصطلاحی را مهیا کند، انجام نمی‌گیرد؛ نه این‌که با ذکر حتی نخستین واژه، فعال‌سازی معنای اصطلاحی صورت گیرد (Tabossi & et al., 2011: 112).

در این مدل، در خلال پردازش برخط، اصطلاحاتی مانند kick the bucket در زبان انگلیسی، گروه واژگانی در وهلهٔ نخست پردازش می‌شود تا آن‌که فرد بتواند نقطهٔ تشخیص یا اصطلاحاً واژهٔ کلیدی را شناسایی کند. درست در این نقطه است که تفسیر تحت‌اللفظی و یا پیکربندی خاص واژگانی آشکار می‌گردد (Vide. Titone & Connine, 1999). اما این‌که در چه نقطه‌ای و به چه شیوه‌ای این «کلید پیکربندی واژگانی» برانگیخته می‌شود، بستگی به این مسئله دارد که معنای آن اصطلاح تا چه میزان قابل پیش‌بینی می‌باشد. بنابراین، در این مدل ابتدا معنای بالقوهٔ تحت‌اللفظی پردازش می‌شود تا زمانی‌که واژهٔ کلیدی، معنای تمثیلی اصطلاح را آشکار کرده و از آن رمزگشایی کند. به عبارتی دیگر، معنای اصطلاحی در درون پیکربندی (هیئت) واژهٔ خاص رمزگشایی می‌شود. این واژهٔ خاص یا واژهٔ هدف با پیوندی که بین گره‌های واژگانی برقرار می‌کند، باعث شناسایی معنای تمثیلی آن می‌شود. مطابق با چارچوب نظری این مدل، اصطلاحات، از قابلیت پیش‌بینی کم یا زیاد برخوردارند که این بستگی به این موضوع دارد که واژهٔ هدف در چه جایگاهی از اصطلاح (آغازین، میانی یا انتهایی) ظاهر گردد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

۲-۲-۲. مدل دسترسی مستقیم[۱۰] (راهبرد پردازش نخست معنای تمثیلی)

در دهۀ ۱۹۸۰، شاهد نوعی تغییر رویکرد در حوزۀ مطالعاتی درک اصطلاح می‌باشیم. در این برهۀ زمانی، نگرشی که اصطلاح را به مثابه واحد واژگانی می‌انگاشت، به چالش کشیده می‌شود و امکان در نظر گرفتن مدخل واژگانی مجزا برای اصطلاحات نیز مورد تردید واقع می‌شود. یکی از این پیش‌فرض‌ها این بود که اصطلاحات، از سازه‌ها یا واحدهای زبان‌شناختی تشکیل یافته‌اند. در مدل دسترسی مستقیم، از همین رویکرد پیروی شد. در این مدل که از سوی گیبز (1980; 1994 & 2002) ارائه شد، سازوکارهای پردازش تمثیلی و گزاره‌ای مانند هم می‌باشند. پس، دسترسی فرد به معنای اصطلاح، به شکل مستقیم صورت می‌پذیرد. در این نگرش، اعتقاد بر این است که درک معانی گزاره‌ای و تمثیلی جملات، به طرز گسترده‌ای، وابسته به دانش کاربردشناختی و طرح‌واره‌های ذهنی مرتبط با زبان تمثیلی می‌باشد. علاوه بر آن، از نظر گیبز، معانی تحت‌اللفظی و تمثیلی از هم متفاوت نیستند، زیرا در هر دو مورد، اطلاعات بافتی در تعیین معنا نقش ندارد. این بدین معناست که نمی‌باید بین معانی مورد نظر گویندگان متن و معانی تحت‌اللفظی جملات تمایز قائل شد، بلکه این دو مشابه‌اند. به‌صورت کلی، شنوندگان با استفاده از اطلاعات بافتی، می‌توانند حتی پیش از آن‌که فرد شروع به صحبت کند و یا در حین صحبت کردن، نیت‌های گفتمانی او را دریابند. بنابراین، درک جملاتی که از ماهیت تمثیلی برخوردارند، دشوارتر از درک جملات عادی زبان نمی‌باشد؛ زیرا، هر دو نوع جمله، به مثابۀ واحد زبانی مرتبط با بافت پیشین در نظر گرفته می‌شوند. بنابراین، در این مدل، عامل بافتی از همان آغاز در پردازش زبان تمثیلی نقش دارد. بنابراین، معنای تمثیلی بدون آن‌که هیچ تلاش شناختی از سوی مخاطب صورت گیرد، به‌صورت مستقیم درک می‌گردد به شرطی که عبارت مورد نظر، در محیطی کاملاً وابسته به بافت[۱۱] قرار گرفته باشد. در این رویکرد، از همان نخستین مراحل پردازش، اطلاعات بافتی با فرآیندهای واژگانی و معنایی تعامل دارد. پس نمی‌باید به‌صورت کلی، معانی تحت‌اللفظی جملات را تجزیه و تحلیل کرد و در مرحلۀ بعد، مانع بازیابی آن شد تا بتوان معنای تمثیلی را درک کرد، بلکه بازسازی و فعال‌سازی معنای تمثیلی به‌صورت مستقیم و بی‌واسطه صورت می‌گیرد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

۳-۲-۲. فرضیهٔ تجزیه‌پذیری معنایی اصطلاح[۱۲]

گیبز، نایاک و کاتینگ[۱۳] در سال ۱۹۸۹م. با مطرح کردن فرضیهٔ تجزیه‌پذیری معنایی اصطلاح، درک اصطلاحات ترکیب‌پذیر و ترکیب‌ناپذیر را تابع فرآیندهای شناختی متفاوتی قلمداد می‌کنند. تابوسی و همکاران، تجزیه‌پذیری معنایی را یکی از اصول محوری زبان می‌دانند و تاریخ بحث دربارهٔ آن را به زمان فرگه[۱٤] (1982) نسبت می‌دهند (Tabossi, et al., 2011: 110- 123)؛ یعنی، فرضاً گروه اسمی «علی» با گروه فعلی «به دانشگاه رفت» ترکیب می‌گردد و معنای جملهٔ کامل، حاصل می‌شود. پس، اطلاعات نحوی و معنایی، در شکل‌بخشی معنای جمله مؤثر است. این پژوهشگران، اشاره می‌کنند که تا مدت‌ها در برخی از پژوهش‌ها (Vide. Chomskey, 1980; Katz, 1973)، عبارات اصطلاحی، به‌عنوان نمونه‌ای از زبان غیر تجزیه‌پذیر تعبیر می‌شد؛ با این وجود، درست در نقطهٔ مقابل دیدگاه رایج، نانبرگ در سال ۱۹۷۸م پیشنهاد کرد که چندین پدیده‌های دستوری جالب را که از سوی عبارات اصطلاحی نمایش داده می‌شود، فقط بر مبنای ویژگی‌های معنایی‌شان می‌توان توجیه کرد. او مفهوم اصطلاح به مثابه «عبارت‌های ترکیبی» را پیشنهاد کرد. ترکیب‌پذیری معنایی، ناظر بر این بحث است که سازه‌های برخی از اصطلاحات، بخش‌های قابل تشخیص معنای اصطلاحی را حمل می‌کنند؛ فرضاً، در عبارت pop the question، ارتباط واضحی بین واژه‌های pop و question و بخش‌های مرتبط معنای تمثیلی «پیشنهاد ازدواج دادن» وجود دارد.

بر طبق دیدگاه تجزیه‌پذیری معنایی اصطلاح، اصطلاحات تا اندازه‌ای به لحاظ معنایی تجزیه‌پذیر هستند و گویشوران از احساس شمّی مشترک نسبت به این مسئله که چطور معانیِ بخش‌های اصطلاح، به معنای اصطلاحی آن کمک می‌کنند، برخوردارند. پس پردازش اصطلاح، مبتنی بر تجزیه‌پذیری معنایی می‌باشد: اصطلاحاتی که به لحاظ معنایی تجزیه‌پذیر هستند، به‌صورت ترکیبی نیز ممکن است تجزیه و تحلیل شوند. هر عنصر واژگانی از واژگان ذهنی بازیابی می‌شود و با دیگر عناصر زنجیرهٔ واژگانی، مطابق با روابط نحویشان ترکیب می‌گردد. در نقطهٔ مقابل، معنای اصطلاحات تجزیه‌ناپذیر، به‌صورت مستقیم، از واژگان، بازیابی می‌شود. بنابراین، درک اصطلاحات تجزیه‌پذیر و تجزیه‌ناپذیر، به واسطهٔ فرآیندهای متفاوتی صورت می‌گیرد؛ یعنی، اصطلاحات تجزیه‌پذیر، از سازوکارهای بازیابی واژگانی و تجزیه‌پذیری نحوی مشابه که در خلال درک عبارات تحت‌اللفظی روی‌می‌دهد، برخوردارند.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

این درحالی است که درک اصطلاحات تجزیه‌ناپذیر، نیازمند فرآیندهایی مشابه با فرآیندهایی که در تشخیص واژه‌های منفرد روی می‌دهد، می‌باشد (Vide. Nunberg, 1978).

۴-۲-۲. فرضیهٔ برجستگی معنایی مدرج[۱۵]

گیورا[۱۶] در سال ۱۹۹۷م مشهورترین فرضیه در خصوص درک اصطلاح با عنوان «برجستگی معنایی مدرج» را مطرح کرد. از نظر او، برجستگی معنایی مدرج، لزوماً معرّف معنای تحت‌اللفظی و یا تمثیلی عبارتی خاص نمی‌باشد. از نظر وی، این معنا، نخستین معنایی است که از واژگان ذهنی بازیابی می‌شود. پس هرچند او منکر نقش مهم بافت در بازیابی معنای تمثیلی و یا تحت‌اللفظی نمی‌شود، اما اهمیت بیشتری برای معنای برجستهٔ واژه یا عبارت تمثیلی قائل است و نقش تسهیل‌کننده و تسریع‌کننده بافت را آن‌گاه می‌پذیرد که همسو با معنای برجستهٔ اصطلاح باشد. ازاین‌رو، مدل وی، مشابه با مدل‌های پودمانی پردازش زبانی می‌باشد؛ زیرا بر پردازش مستقل معنای واژه و یا اصطلاح- اما در عین حال مرتبط با بافت- تأکید می‌کند (*Ibid*: 841). این فرضیه، دو جنبهٔ پردازشی مجزا برای معانی برجسته و کمتر برجستهٔ عبارات واژگانی در نظر می‌گیرد؛ بنابراین، پیش‌بینی می‌کند که معانی قراردادی، رایج و آشنای واژه‌ها یا گروه‌ها (معانی برجسته) می‌باید به‌صورت ویژه از سوی نیم‌کرهٔ چپ پردازش شوند؛ درحالی‌که معانی کمتر قراردادی، کمتر آشنا و معانی‌ای که از بسامد کمتری برخوردار هستند (معانی کمتر برجسته)، از سوی نیم‌کرهٔ راست به‌صورت کلی پردازش می‌شوند (Briner, 2010: 93). در این مدل، بحث دربارهٔ پردازش نخست معنای تحت‌اللفظی و یا معنای تمثیلی نیست، بلکه اعتقاد بر این است که معنای برجسته در وهلهٔ نخست پردازش می‌شود. اما این مدل، در پاسخ به این سؤال که چه مؤلفه‌هایی در تعیین معنای برجسته نقش دارند، اظهار می‌دارد که مؤلفه‌های *بسامد*، *آشنایی*، *قراردادی‌بودن* و *پیش‌نمونه‌بودن*[۱۷] در شناسایی معنای برجسته مؤثرند. به عبارتی دیگر، در صورتی این معانی سریع‌تر پردازش می‌شوند که حاوی این شرایط باشند: الف. معانی از بسامد بالاتری برخوردار باشد؛ ب. فرد با آن‌ها آشناتر باشد؛ ج. نقش مؤلفهٔ قراردادی‌بودن، برجسته باشد؛ د. از ویژگی پیش‌نمونه‌بودن برخوردار باشند (Giora, 2002: 490).

این فرضیه بیان می‌کند که واژه‌ها یا گروه‌های واژگانی اغلب از معانی چندگانه‌ای

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

برخوردارند که برخی از آن‌ها رایج‌تر، آشناتر یا قراردادی‌تر (برجسته‌تر) هستند؛ ولی دیگر عبارات از رواج کمتری برخوردار بوده و ناآشناترند و کمتر قراردادی‌اند (از برجستگی معنایی کمتری برخوردارند). برای مثال معنای واژهٔ jail در عبارت انگلیسی *is a jail* *Alcatnaz* برجسته‌تر از معنای این واژه در عبارت *My job is a jail* می‌باشد؛ به‌این دلیل که معنای تحت‌اللفظی این واژه نسبت به معنای تمثیلی آن بیشتر کاربرد دارد (Vide. Giora, 1997). وقتی فرد می‌باید متنی را درک کند که معنای برجسته، معنای مورد نظر نویسنده یا گوینده است، تنها معنای برجستهٔ آن را فعال می‌کند. در نقطهٔ مقابل، وقتی از خواننده یا شنونده انتظار داشته باشیم که متنی را درک کنند که معنای کمتر برجسته، معنای مورد نظر گوینده یا نویسنده است، می‌باید هر دو معنای برجسته و غیر برجسته را فعال کرده و آن‌گاه معنای متناسب با بافت متنی را انتخاب کنند (Vide. Idem, 2003).

اما مشکل مدل گیورا این است که دقیقاً مشخص نمی‌کند که چه چیزی معرّف معنای برجستهٔ واژه یا اصطلاح می‌باشد. ضعف دیگر دیدگاه مزبور آن است که ادعا می‌کند هم معنای برجستهٔ واژه و هم معنای برجستهٔ عبارت، به‌صورت همزمان بازیابی می‌شوند؛ اما نکته اینجاست که آیا می‌توان ادعا کرد که بلافاصله پس از خواندن یا شنیدن واژهٔ kick فرد متوجه معنای اصطلاحی آن در اصطلاح انگلیسی *kick the bucket* (در زبان فارسی، آیا مخاطب بلافاصله پس از شنیدن واژهٔ «دل»، متوجه معنای اصطلاح «دل به دریا زدن» می‌شود). به عبارت دیگر، معنای برجستهٔ کل این اصطلاح در انگلیسی، «مردن» می‌باشد و حال آن‌که به نظر نمی‌رسد واژهٔ منفرد *kick* از معنای برجستهٔ اصطلاحی برخوردار باشد، بلکه می‌باید به‌صورت تحت‌اللفظی آن را تعبیر کرد (همین مسئله دربارهٔ اصطلاح فارسی نیز قابل طرح است؛ مثلاً در همان نمونه، معنای برجستهٔ اصطلاح فارسی «دل به دریا زدن»، «خطر کردن و به مخاطره انداختن» می‌باشد و حال آن‌که واژهٔ منفرد «دل»، از معنای تحت‌اللفظی برخوردار است). پس فرضیهٔ مزبور، از عهدهٔ تبیین این تناقض آشکار برنمی‌آید (Gibbs & Colston, 2007: 843).

١-٤-٢-٢. نقدی بر مدل برجستگی معنایی مدرج

برجستگی معنایی مدرج، تنها در صورتی می‌تواند مطرح باشد که واژه‌ها و اصطلاحات و یا

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

دیگر عبارات تمثیلی، خارج از بافت و به‌صورت مجزا و منفرد در نظر گرفته شوند؛ یعنی در این صورت است که می‌توانیم معنای آن را در فرهنگ لغت فهرست کنیم. در نمونهٔ مشهوری که در اثر ۱۹۹۷م توسط گیبز و کلستون ارائه شده است (Alcataz is a jail)، درک معنای تحت‌اللفظی واژهٔ jail، صرفاً به واسطهٔ معنای قراردادی این واژه، صورت نمی‌پذیرد، بلکه واژه‌ها یا عبارات اصطلاحی از معنای پویا برخوردارند و معنای آن‌ها ثابت نمی‌باشد. پس در اینجا بافت زبانی، به خواننده یا شنونده کمک می‌کند تا صرفاً معنای تحت‌اللفظی واژهٔ مورد نظر را درک کند و یا در بافتی دیگر فقط معنای اصطلاحی آن قابل درک باشد. پس بافت زبانی و در سطحی کلی‌تر، بافت فراگیر غیر زبانی که شامل همهٔ متغیرهای زمانی، مکانی، مشارکین گفتمانی، موضوع گفت‌وگو و به‌ویژه، اهداف، نیات و نگرش سخنوران می‌باشد، در تعیین معنای «برجسته» مؤثرند. پس برجستگی، یک مفهوم، ازپیش‌تعیین‌شده نیست. این‌که بسیاری از سخنوران، ممکن است با معانی تمثیلی و غیر گزاره‌ای گوناگون یک واژه یا اصطلاح یا عبارت خاص، آشنا باشند، به واسطهٔ مشاهدهٔ پیشین این عبارات در متون شفاهی و نوشتاری و به‌ویژه، کاربرد آن‌ها در گفتمان روزمرهٔ مردم است. پس مادامی که فرد با بافت زبانی و غیر زبانی ویژهٔ واژه‌ها آشنایی نداشته باشد و طرح‌وارهٔ ذهنی مرتبط با این واژه‌ها و عبارات در ذهن او شکل نگرفته باشد، نمی‌تواند معنای ثابتی برای واژه‌ها قائل شود. به همین دلیل است که نوع تعاریف هر فرد از واژه‌ها یا عبارات زبانی، متفاوت با تعاریف فرد دیگر می‌باشد. دیگر آن‌که واژه‌ها و عبارات زبانی مختلف، در طول برهه‌های زمانی مختلف دچار استحالهٔ معنایی می‌شوند؛ از بار معنایی آن‌ها کاسته می‌شود و از بار معنایی مثبت، منفی یا خنثی برخوردار می‌شوند و در همهٔ این موارد «بافت»، نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند. در این مفهوم، بافت، اصطلاحی کلی است که همهٔ مؤلفه‌های تاریخی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روان‌شناختی و درنهایت، زبان‌شناختی را شامل می‌شود.

نکتهٔ دیگر آن‌که، در بسیاری از موارد که معنای کمتر برجستهٔ آن عبارت یا واژه مورد نظر پژوهشگر بود، آزمودنی‌ها با سرعت بیشتری نسبت به عبارات زبانی متناظر، صورت‌های تمثیلی را درک کردند. پس این دیدگاه که معنای برجسته و غیر برجسته فعال می‌شوند و آن‌گاه فرد، گزینهٔ متناسب با بافت را انتخاب می‌کند، نمی‌تواند از بنیان تجربی مستحکمی برخوردار باشد؛ چون در این صورت باید بگوییم که این فرآیند، زمانبرتر است و

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

حال آن‌که در برخی از موارد، این فرآیند حتی سریع‌تر انجام می‌گیرد؛ پس در اینجا برجستگی معنایی مطرح نیست.

۵-۲-۲. مدل تعریف‌نشدگی معنایی[۱۸]

با توجه به نقاط ضعف مدل برجستگی معنایی مدرج (تناقض ناشی از برجستگی معنایی همزمان واژه و عبارت)، مدلی دیگر از سوی فریسون و پیکرینگ[۱۹] در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱م. با عنوان مدل «تعریف‌نشدگی معنایی» ارائه شد. در مدل ذکرشده، شنوندگان کلام یا خوانندگان متن در وهلهٔ نخست، معنای تمثیلی و یا تحت‌اللفظی واژه یا عبارت اصطلاحی را بازیابی نمی‌کنند، بلکه عمل بازیابی دربارهٔ معنای کلی و شاملی صورت می‌گیرد که معرّف معانی تمثیلی، تحت‌اللفظی و یا استعاره‌ای واژه یا عبارت ذکرشده می‌باشد. پس این تفسیر کلی، معرّف معنی مشخص و یا معانی چندگانهٔ واژه یا عبارت مزبور نمی‌باشد، بلکه عبارت است از معنی تعریف‌نشده‌ای که هنوز هویت آوایی و معنایی آن کاملاً مشخص نشده است و این بافت است که به‌صورت مشخص، معنای دقیق آن واژه یا عبارت را نشان می‌دهد. پس نگاه نظری مدل تعریف‌نشدگی معنایی دربارهٔ پردازش زبان، همانند فرضیهٔ برجستگی معنایی مدرج، نگاهی پودمانی می‌باشد و بر استقلال و در عین حال، وابستگی مؤلفه‌های زبانی و بافتی در پردازش و درک عبارات زبانی تأکید می‌کند. پس در این دیدگاه، تمییز قائل شدن بین معنای تحت‌اللفظی و تمثیلی، به لحاظ نظری، موجه نمی‌نماید. اما اشکالی که دربارهٔ فرضیهٔ برجستگی معنایی مدرج مطرح شد، بر این مدل هم مترتّب است. درحقیقت، فریسون و پیکرینگ، باید به این پرسش مهم پاسخ دهند که چگونه می‌توان معنای شاملی را در مورد برخی از واژه‌های چندمعنایی در نظر گرفت که در پاره‌ای از موارد تا صد معنا برای آن‌ها ذکر کرده‌اند. وجه اشتراک دو مدل «تعریف‌نشدگی معنایی» و «برجستگی معنایی مدرج»، عدم ارائهٔ تبیینی روشن از نگاه پردازشی پایین به بالایی[۲۰] می‌باشد که از آن پیروی می‌کنند و مصرانه- حتی در صورت وجود بافتی قوی و پویا که می‌تواند نقش مؤثری در بازیابی معنای عبارت تمثیلی ذکرشده داشته باشد- بر استقلال بافت از مؤلفه‌های زبانی و بازیابی معانی عبارات به‌گونه‌ای مستقل از بافت تأکید می‌کنند.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

۶-۲-۲. مدل ارضای محدودیت‌ها[۲۱]

در مدل مزبور که در آثار کتز و فراتی[۲۲] (2001) و کتز[۲۳] (2005) مطرح شد، فرد با توجه به اطلاعات زبانی و غیر زبانی موجود که بافت هم جزء آن است، تفسیری را انتخاب می‌کند که به بهترین شکل، مناسب این نوع اطلاعات می‌باشد و تفاسیر و معانی دیگری که همسو با این نوع اطلاعات نیست را رد می‌کند. به نظر می‌رسد که مدل ذکرشده، مدلی مناسب و از جنبهٔ روان‌شناختی، مدلی موجه می‌باشد که نشان می‌دهد چطور اطلاعات واژگانی، نحوی و ادراکی به‌گونه‌ای متوازن، در جهت تأیید گزینه‌های تعبیری مختلف با هم رقابت می‌کنند و درنهایت، فرآیند رقابت آن‌گاه پایان می‌پذیرد که بهترین گزینهٔ تعبیری که همسو با این اطلاعات است، معرفی می‌شود. پس نگاه نظری ذکرشده، برعکس مدل‌های تعریف‌نشدگی معنایی و برجستگی معنایی مدرج، مدلی پودمانی نمی‌باشد؛ زیرا نقش محوری برای بافت قائل است؛ یعنی، تعبیر شایستهٔ هر نوع عبارت زبانی از جمله عبارات تمثیلی، می‌باید همسو با بافت صورت گیرد، به نحوی که در پاره‌ای از موارد، خوانش کامل معنای گزاره‌ای و تحت‌اللفظی عبارات زبانی ضروری نمی‌باشد؛ اما شیوه و روش آزمون‌هایی که این مدل را تأیید کرده‌اند، با مشکل مواجه است. تقلیل مفهوم عبارات اصطلاحی به عبارات و جملات عادی زبان، یعنی نادیده‌انگاشتن همهٔ آن پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های معنایی که اصطلاحات در زندگی روزمره حامل آن هستند. مخاطب با شنیدن اصطلاح، حتی می‌تواند دلیل، نیت و شیوهٔ انجام رخدادهای خاص را استنتاج کند؛ اطلاعاتی که عبارات عادی زبان نمی‌توانند آن‌ها را انعکاس دهند. تحقیقات گسترده‌ای نشان داده‌اند که صورت‌های مختلف زبان تمثیلی، بیانگر طیف گسترده‌ای از معانی اجتماعی، عاطفی و گزاره‌ای هستند یا از تأثیرات کاربردشناختی مختلفی برخوردار هستند (Gibbs & Colston, 2007: 845-846).

مطابق جست‌وجوی نگارنده، تاکنون پژوهشی در زبان فارسی دربارهٔ ارزیابی کارایی مدل‌های روان‌شناختی زبان در پردازش عبارت اصطلاحی صورت نگرفته است. تنها پژوهش مرتبط با کنکاش حاضر، مقالهٔ میردهقان و نجاتی (۱۳۹۱) می‌باشد که محققان آن پژوهش به برجستگی و تمایز ضرب‌المثل نسبت به دیگر گونه‌های زبان مجازی اشاره می‌کنند؛ چنان‌که برآنند در ضرب‌المثل ، معنای تحت‌اللفظی عبارت مجازی در تشخیص معنای مجازی آن مؤثر می‌باشد. در آن تحقیق که به‌صورت مقایسه‌ای روی ۱۴۲ نفر از آزمودنی‌های دوزبانه و

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

تک‌زبانهٔ فارسی‌زبان انجام پذیرفته، بر تأثیر متغیرهای تک/ دوزبانگی، بافت زبانی، آشنایی و جنسیت بر سرعت درک آزمودنی‌ها تأکید شده است. از نظر پژوهشگران مزبور، یافتهٔ ایشان همسو با پیش‌بینی مدل «اقناع محدودیت‌ها» می‌باشد که بر رقابت و تعامل مؤلفه‌های مختلف بافتی، زبان‌شناختی، آشنایی و غیره در ارائهٔ تفسیری مناسب و شایسته از اصطلاح تأکید می‌کند. آن‌ها اشاره می‌کنند که مدل اقناع (ارضای) محدودیت‌ها به‌عنوان کاراترین مدل پردازش ضرب‌المثل در زبان فارسی قلمداد می‌شود. با توجه به تفاوت ساختاری و معنایی اصطلاحات با دیگر گونه‌های زبان تمثیلی، خلأ مطالعاتی در حوزهٔ بررسی کارایی مدل‌های مسلط روان‌شناختی زبان در پردازش اصطلاحات فارسی مشاهده می‌شود.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع توصیفی- تحلیلی و مقایسه‌ای می‌باشد. نمونه‌های انتخاب‌شده برای تحلیل، برگرفته از *فرهنگ فارسی عامیانهٔ* نجفی (۱۳۸۷) می‌باشند. همهٔ این اصطلاحات از ساختاری مشابه، برخوردار و از نوع اصطلاحات فعلی بودند. هریک از اصطلاحات انتخابی برای تحلیل، چهار تا شش کلمه داشتند و از اصطلاحاتی که حاوی عبارات محاوره‌ای بود تا حد ممکن اجتناب شد. همچنین از اصطلاحاتی که از نظر ساختاری جملهٔ مرکب بودند، برای تحلیل نمونه استفاده نشد.

۴. تحلیل داده‌ها

۱-۴. تحلیل ویژگی‌های معناشناختی عبارات اصطلاحی زبان فارسی و بررسی کارایی مدل‌های مسلط روان‌شناختی زبان

بررسی مدل‌های مطرح روان‌شناختی زبان نشان می‌دهد که نتایج متناقض از سوی پژوهشگران مختلف در تبیین کارایی یا عدم کارایی مدل‌های نظری ارائه شده است. به دیگر سخن، حتی کوشش محققان در تبیین نحوهٔ پردازش عبارات اصطلاحی با بهره‌گیری از مدلی خاص نتایج متفاوت و متناقضی را به دنبال داشته است. درحالی‌که برخی از پژوهشگران با الهام از رویکردی خاص، مثلاً در چارچوب رویکرد «تجزیه‌پذیری معنایی»، روند پردازش

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

عبارات اصطلاحی تجزیه‌پذیر را سریع‌تر از عبارات اصطلاحی تجزیه‌ناپذیر می‌دانند، گروهی دیگر نظری مخالف دارند. نکتهٔ حائز اهمیت آن است که هریک از مدل‌های مطرح‌شده روی یکی از ویژگی‌های درون‌طبقه‌ای عبارات اصطلاحی تأکید کرده‌اند؛ درحالی‌که ویژگی ترکیب‌پذیری معنایی اصطلاح در رویکردهایی مانند رویکرد دسترسی مستقیم و مدل تعریف‌نشدگی معنایی مورد توجه قرار نگرفته است، مدل ترکیب‌پذیری معنایی به‌صورت ویژه و مدل‌های دیگر، مانند مدل «استاندارد کاربردشناختی» گرایس و مدل «فهرست اصطلاحی»، به‌صورت ضمنی بر ویژگی ترکیب‌پذیری معنایی اصطلاح تأکید می‌کنند. بر پایهٔ مفهوم نظری ترکیب‌پذیری معنایی می‌توان شیوهٔ پردازش ذهنی و بازیابی معنای مجازی اصطلاح فارسی «عقل‌های خود را روی هم ریختن» را تبیین کرد؛ زیرا از ترکیب و همنشینی معنای سازه‌های واژگانی سازندهٔ آن، خواننده به‌آسانی می‌تواند به معنای کل اصطلاح پی ببرد. درواقع، به واسطهٔ ترکیب معنایی سازه‌های واژگانی «عقل»، «خود»، «روی» و «ریختن» و همچنین در چارچوب روابط نحوی که بین این سازه‌های واژگانی در قالب نقش‌نمای مفعولی «را» برقرار است، خواننده یا شنونده به‌آسانی می‌تواند به معنای مجازی کل اصطلاح پی ببرد. پس، بحث رمزگشایی معنایی از اصطلاح با خوانش معنایی واژگان منفرد که در فرضیهٔ پیکربندی معنایی ارائه شده است، مطرح نیست. از سویی دیگر، ویژگی معناشناختی اصطلاح فارسی «عقل‌های خود را روی هم ریختن»، کارایی مدل‌هایی که بر پردازش نخست معنای مجازی اصطلاح تأکید می‌ورزند را به چالش می‌کشد؛ زیرا پرواضح است که خواننده یا مخاطب جهت درک معنای مجازی اصطلاح مزبور ناگزیر است به ارائهٔ تحلیل زبان‌شناختی، چه در سطح ساختار و چه در سطح معنا، از سازه‌های واژگانی اصطلاح یادشده مبادرت ورزد و آن‌گاه معنای مجازی آن را بازیابی کند. نکتهٔ دیگر آن‌که، بررسی ویژگی شفافیت معنایی از منظر این رویکردها به دور مانده است. برای مثال نگاشت معنایی بین معنای تحت‌اللفظی سازه‌های واژگانی و معنای مجازی اصطلاحی همچون «نان کسی را آجر کردن» نزدیک‌تر از نگاشت معنایی اصطلاح «خود را توی دل کسی جا کردن» می‌باشد؛ به عبارت دیگر، اصطلاح نخست، اصطلاحی شفاف‌تر نسبت به اصطلاح دوم می‌باشد. گونه‌های دیگر اصطلاحات زبان فارسی، اصطلاحات مبهم می‌باشند؛ یعنی از وجهی دوگانه برخوردار هستند که در یک بافت زبانی می‌توان آن‌ها را به‌صورت تحت‌اللفظی تفسیر کرد و

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

در بافت زبانی دیگر، ممکن است معنای مجازی آن‌ها مورد نظر گوینده باشد. اصطلاح «نمک روی زخم کسی پاشیدن»، نمونه‌ای از گروه اصطلاحاتی می‌باشند که در یک بافت می‌توان تعبیری لفظ به لفظ از آن‌ها ارائه کرد و در بافتی دیگر می‌توان تعبیری مجازی از آن‌ها ارائه داد. ویژگی «آشنایی» سخنگویان زبان با اصطلاح یا «شناخته‌شده‌بودن» اصطلاح، از بنیادی‌ترین ویژگی‌هایی است که اصطلاحات فارسی را از هم متمایز می‌کند. پرواضح است که برخی از اصطلاحات به واسطهٔ کاربرد زیاد در متون گفتاری و نوشتاری زبان فارسی، برای خواننده و یا شنونده آشناتر هستند و درنتیجه، پردازش آن‌ها سریع‌تر صورت می‌گیرد. «آشنایی»، زاییدهٔ طرح‌واره‌های تثبیت‌شده فرد از مفهومی خاص می‌باشد که به‌مرور زمان در ذهن او شکل می‌گیرد و روابط بینافردی و تجربه‌های شخصی افراد در شکل‌گیری آن‌ها نقش اساسی دارد. به عبارت دیگر، ممکن است اصطلاحی که برای یک شخص، «آشنا» می‌باشد، برای شخص دیگر «ناآشنا» به نظر رسد. ازاین‌رو، پرواضح است که میزان آشنایی سخنوران زبانی با اصطلاحات «آب از آب تکان نخوردن»، «آب کسی با کسی به یک جوی نرفتن» و «اشک کسی دم مشکش بودن» متفاوت است. هرچند ویژگی «شناخته‌شده‌بودن اصطلاح» در چارچوب رویکرد ترکیب‌پذیری معنایی به‌صورت ویژه پرداخته شده است، اما در دیگر رویکردهای روان‌شناختی، این ویژگی به بوتهٔ فراموشی سپرده شده است.

همچنین مدل برجستگی معنایی مدرج، هرچند به نقش مؤلفه‌های *آشنایی* و *قراردادی‌بودن* اصطلاح در تعیین معنای برجستهٔ آن اشاره و ادعا می‌کند که هم معنای برجستهٔ واژه و هم معنای برجستهٔ اصطلاح به‌صورت همزمان بازیابی می‌شوند، اما تناقض این مدل در اصطلاح فارسی «دل به دریا زدن» مشهود است؛ زیرا نمی‌توان ادعا کرد که مخاطب یا شنونده بلافاصله با شنیدن واژهٔ «دل» متوجه معنای اصطلاح «دل به دریا زدن» می‌شود. درواقع، واژهٔ «دل» به‌صورت منفرد (خارج از بافت) از معنای تحت‌الفظی برخوردار است، اما معنای برجستهٔ «دل به دریا زدن»، «خطر کردن و به مخاطره انداختن» می‌باشد. دربارهٔ کارایی فرضیهٔ ارضای محدودیت‌ها نیز باید گفت که هرچند این مدل به واسطهٔ تأکید بر تعامل گزینه‌های تعبیری مختلف زبان‌شناختی و غیر زبانی در درک اصطلاح مدل مناسبی به نظر می‌رسد، اما ضعف این مدل آن است که اصطلاحات را مانند جملات عادی زبان می‌انگارد؛ حال آن‌که پرواضح است اصطلاح «سرد و گرم روزگار را چشیدن»، حداقل از بُعد معنای

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

اجتماعی و عاطفی آن، متفاوت از عبارت «تجربه داشتن» است؛ هرچند، معنای گزاره‌ای این دو عبارت تاحدی شبیه هم است. درحقیقت، به واسطهٔ همین معنای عاطفی و اجتماعی اصطلاحات است که- آن‌گونه که در غالب رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی تأکید شده است- گوینده یا نویسنده می‌تواند ذهن مخاطب خویش را مدیریت کند.

۵. نتیجه‌گیری

درمجموع نتیجهٔ پژوهش نشان داد که هیچ‌یک از رویکردهای روان‌شناختی زبان به‌تنهایی نمی‌توانند تبیینی قابل قبول از روند پردازش عبارات اصطلاحی در فارسی‌زبانان ارائه کنند. تحلیل نمونه‌های فارسی نشان داد که می‌توان گونه‌های مختلفی از عبارات اصطلاحی را در زبان فارسی با توجه به تفاوت معناشناختی آن‌ها ارائه داد؛ گونه‌هایی که لاجرم نگاه ویژه‌ای به ویژگی‌های «آشنایی»، «ابهام»، «شفافیت معنایی» و «قابلیت پیش‌بینی معنای مجازی» معطوف می‌دارند. هرچند هریک از ویژگی‌های مهم یادشده، ماهیتی پیوستاری دارند؛ زیرا اساساً بازیابی معنای مجازی در افراد مختلف به شیوه‌های متفاوتی صورت می‌گیرد، اما می‌توان بر مبنای ویژگی معناشناختی اصطلات، تقابل‌های دوگانه‌ای از اصطلاحات زبان فارسی ارائه داد: اصطلاحات مبهم/ اصطلاحات غیر مبهم، اصطلاحات آشنا/ اصطلاحات ناآشنا، اصطلاحات شفاف/ اصطلاحات تیره، اصطلاحات ترکیب‌پذیر/ اصطلاحات ترکیب‌ناپذیر. درواقع، هیچ‌یک از مدل‌های ارائه‌شده در خصوص پردازش عبارات اصطلاحی نتوانسته‌اند با در نظر گرفتن همهٔ ابعاد و ویژگی‌های معناشناختی یادشده، تبیینی مناسب از فرآیند پردازش اصطلاح ارائه کنند. هرچند طرح ارائه‌شده از طبقه‌بندی اصطلاحات، بر مبنای شمّ زبانی نگارنده به‌عنوان گویشور زبان فارسی صورت گرفته است، لازم است تا تحقیقات متعددی در زبان فارسی با استفاده از روش‌های برخط انگیزش معنایی صورت پذیرد تا صحت و سقم الگوی ارائه‌شده از سوی نگارنده، مورد تأیید واقع شود.

بی‌تردید، پردازش هریک از گونه‌های اصطلاحی در افراد سالم فارسی‌زبان، بیماران آسیب‌دیدهٔ مغزی و همچنین بیمارانی که از آتروفی قشر مغز رنج می‌برند، مانند بیماران آلزایمر می‌تواند متفاوت باشد. در صورت اجرای این مهم می‌توان با اجرای پژوهش میدانی در هریک از معیارهای ارائه‌شده، تفاوت پردازشی در دو گونهٔ متفاوت از اصطلاحات مانند

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

اصطلاحات شفاف در مقابل اصطلاحات غیر شفاف را به محک آزمون گذارد. درصورتی‌که صحت تفاوت پردازشی گونه‌های مختلف عبارات اصطلاحی مورد تأیید قرار گیرد، آن‌گاه با قاطعیت می‌توانیم ادعا کنیم که ارائهٔ تعریفی یک‌پارچه و یک‌دست از اصطلاحات زبان فارسی امکان‌پذیر نیست.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. idiomatic expressions
2. Gricean standard pragmatic model
3. idiom list hypothesis
4. Borbrow & Bell
5. lexical representation hypothesis
6. Swiney & Cutler
7. Peterson & Burgess
8. the configuration hypothesis
9. Cacciari & Tabossi
10. direct access model
11. context-sensitive
12. idiom decomposition hypothesis
13. Giibs, Nayak & Cutting
14. Frege
15. graded salience hypothesis
16. Giora
17. prototypicality
18. the underspecification model
19. Frisson & Pickering
20. bottom-up
21. constraint satisfaction model
22. Katz & Ferrati
23. Katz

۷. منابع

- میردهقان، مهین‌ناز و وحید نجاتی (۱۳۹۱). «درک ضرب‌المثل‌های فارسی در نوجوانان یک‌زبانه و دوزبانه: تحلیل مقایسه‌ای عملکرد بر پایهٔ مدل اقناع محدودیت». ***مجلهٔ***

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

جستارهای زبانی. د ٤. ش ۲. صص ۱۹۳-۲۱٦.

- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). ***فرهنگ فارسی عامیانه***. تهران: نیلوفر.

References :

- Briner, S. (2010). *Hemispheric Differences in Idiom Comprehension: The Influence of Ambiguity, Transparency, and Familiarity*. Ph.D. Dissertation. Chicago: Depaul University.
- Cacciari, C. & C. Papagno (2012). "Neurological and neurophisiological correlates of idiom understanding: how many hemispheres are involved?". In M. Faust (Ed). *The Handbook of the Neuropsychology of Language*. pp. 368-385. (Blackwell: Blackwell Publishing Company).
- Chomskey, N. (1980). *Rules and Representations*. NewYork: Columbia University Press.
- Fanari, R.; C. Cacciari & P. Tabossi (2010). "The role of idiom length and context in spoken idiom comprehension".*The European Journal of Cognitive Psychology*. Vol. 22. No. 3. pp. 321-334.
- Frisson, S. & M.j. Pickering (1999). "The processing of metonymy: Evidence from eye movement". *Journal of Experimental Psychology: Learning, Memory, and Cognition*. Vol. 25. No. 6. pp. 1366-1393.
- ---------- (2001). "Obtaining a Figurative interpretation of a word: Support for underspecification". *Metaphor and Symbol*. Vol. 16. No.3-4. pp. 149-172. // Scholarcommons.usf.edu/etd/ 256.
- Gibbs, R. (1980). "Spilling the beans on understanding and memory for idioms in conversation". *Memory and Cognition.* Vol. 8. No. 2. pp. 149-156.
- ----------; N.P. Nayak & C. Cutting (1989). "How to kick the bucket and not decompose: Analyzability and idiom processing". *Journal of Memory and Language. Journal of Memory and Language*. Vol. 28. No. 5. pp. 576-593.
- Gibbs, R.W. (2002). "A new look at literal meaning in understanding what

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

speakers say and implicate". *Journal of Pragmatics*. Vol. 34. No. 4. pp. 457-486.

- ---------- (1994). *The Poetics of Mind: Figurative Thought, Language, and Understanding*. New York: Cambridge University Press.
- ----------; & H. Colston (2007). "Figurative language". In M. Traxler & M. Gernsbacher (Eds.). *Handbook of Psycholinguistics*. London: Elsevier.
- Giora, R. (2002). "Literal vs. Figurative language: Different or equal?". *Journal of Pragmatics.* Vol. 34. No. 4. pp. 487-506.
- ---------- (2003). *On Our Minds. Salience, Context and Figurative Language*. Oxford: Oxford University Press.
- ---------- (1997). "Understanding Figurative and Literal language: The graded salience hypothesis". *Cognitive Linguistics*. Vol. 7. No.1. pp. 193-206.
- Heredia, R.R., M.R. Penecale, & O. García (2007). *The Comprehension of Idiomatic Expressions by Spanish-English Bilinguals*. Paper Presented at the 48th Annual Meeting of the Psychonomic Society, Long Beach, CA.
- Katz, A., & T. Ferratti (2001). "Moment-by-moment comprehension of proverbs in discourse". *Metaphor and Symbol*. Vol. 16. No. pp. 193-221.
- ----------(2005). "Discourse and sociocultural factors in understanding nonliteral language". In H. Colston, & A. Katz (Eds). *Figurative Language Comprehension: Social and Cultural Influences*. pp. 1-20. Mohwah, NJ: Lawrence Erlbraum Associates.
- Katz, J. (1973). *Compositionality, Idiomaticity and Lexical Substitution*. NewYork: Holt.
- Mirdehqan, M. & V. Nejati (2012). "The comprehension of Persian proverbs in monolingual and bilingual speakers: The comparative analysis of the performance based on the Constraint Satisfaction Model. *Language Related Research*. Vol. 4. No. 2. pp. 193-216 [In Persian].
- Najafi, A. (1999). *The Encyclopedia of Colloquial Persian*. Tehran: Niloofar Publications [In Persian].

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]

- Peterson, R.R., & C. Burgess (1993). "Syntactic and semantic processing during idiom comprehension: Neurolinguistic and psycholinguistic dissociations". In C. Cacciari and P. Tabossi (Eds). *Idioms: Processing, Structure and Interpretation*. pp. 201-225. Hillsdale, I: Erlbaum.
- Rassiga, C.; F. Lucchelli; F. Crippa & C. Papagno (2008). "Ambiguous idiom comprehension in Alzheimer's disease". *Journal of Clinical & Experimental Neuropsychology*. Vol. 31. No. 4. pp. 1-10.
- Schweigert, W.A., & D.R. Moates (1998). "Familiar Idiom Comprehension". *Journal of Psycholinguistic Research*. Vol. 17. No. 4. pp. 281-296.
- Tabossi, P.; L. Arduino; R. Fanari (2011). "Descriptive norms for 245 Italian idiomatic expressions". *Journal of Behavior Research Methods*. Vol. 43. No. 1. pp. 110-123.
- Titone, D.A. & C.M. Conine (1999). "On the compositional and Noncompositional nature of idiomatic expression". *Journal of Pragmatics*. Vol. 31. No. 12. pp. 1655-1674.
- Van Lancker Sidtis, D. (2012). "Formulaic Language and Language disorders". *The Annual Review of Applied Linguistics*. Vol. 32. pp. 62-80.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-25]